

خاتمه کتاب

۱۳۲

سومانیتم بود مسکن کعبه ام کرد و مکان	کوش من بایم فرانا نغمه مطرب کجاست	مدح شاه حسینم کرد او در زبان
نامر استوحرم از دهر پیش خویش خواند	هر چه گویم هست مقبول طبع مقبلان	بادش آمد در نماز از قتل خرم ساجد
انکه اندر سجده شد سو جان او از جانها	بر سر او بود چون دایم هوای کوی دوست	دینماز اندر سجود و نشسته بود در جان
بر سر ترا افتاد شو کوی محبوب بازل	پای لایق ندانستی لب بر آمد روان	گفت تاریخ و فاقش وقت تمام کتاب

هادی محنت قرین ما نم نگار عارفان سال تمام کتاب در جلدش این عصر

فاسم اندر سجده حق بر سر سوختی

خاتمه کتاب

۱۳۳۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکرانه توفیق دو جلد لسان الذاکرین و تکرارش چند سطر در اثبات نبوت حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 باهر آن جناب مستطاب شهادت مآب امام حسین تمام نامر شیعیان صد و هفتاد و پنج سال پیش از ایشان ظاهر کرد که چندین مکان
 بیان شده که فوتی که درین مبین اسلام از شهادت و معجزات آن امام والا مقام بود و الا بالمره ارکان اسلام از
 صدمه کفر ظلم الی بوسفیان فهدم شده بود مخفی نماید که در سال تکرار لسان الذاکرین که تاریخ آن لسان ذاکر
 الحسین یافت شده یکی از یادگان نصاری رساله نوشته و نفاذ در بار کبوتر مدار عباد الهامدین و ناصر الملک و الله
 والدین عباس برزای نایب السلطنه العلیه العالیه داشته شکوه و شبهه آنکه در باب ابعاث حضرت ختمی نیا به خاطر قتل
 رسیده در آن مسطور و سراسر الفاظ و عباراتش از عقل و فاعله مناظره و در است من جمله حجت تو از اجار و اکتفا
 که از قبل ضم معدوم معدوم است تا حال کسی نشیند و ندیده که ده مرده بگزیند شود و در مکرین برین معلوم
 میشود که ده خبر منو از هم که هر یک جدا جدا افاده علم میکنند هر چند بیکدیگر ضم شوند مفید قطع نخواهد بود جواب آن
 پیچاره را باید بی بضاعتی مثلین بدهد اول مرده را عدم نکاشته و کرسند و اجزای سیر پیدا شده عدم هرگز مشار الیه بنوده
 و کرسند را غیر آن اشباع ننوده و پامندان و نمکونی و نمپایی که جایب از این لقمه قدره افاقمی ابد از کرسند از لقمه دیگر
 قدری دیگر از لقمه دیگر قدری دیگر از لقمه هاسر میشود نشسته را یکدم آب شکرین میدهد از قدری دیگر قدری دیگر از لقمه
 دیگر از قدری دیگر قدری دیگر ناسر میشود **اولی** قطره بجز کرد در بیکران دانند آنه خرم از آبد در نظر خیر
 کوی که محمد صطفی صاحب معجزاتش فرزند و صفتش با اسم دریم مانند فرزند هر و نوصی موسی مکرانکه او را شهید کردند
 در زمین که بلا بعد از آنکه معجزات بسیار از آن بزرگوار بظهور رسید و این خبر عجلت و امر پوکست تا آنکه علم حاصل شد کسی دیگر
 خبر داد که بالفعل زینبش شفاست مرقدش مظانها صفاست مرقدش محل اجابت دعا مدفنش مشهور بین الارض و السموات
 این مطلب مشخص و معین کرد بدین علم و علم و یقین بر یقین افزود که آنحضرت آمیزد کوارینت که چنانچه در احادیث
 وارد شده جامع معجزات انبیا است و وصی از وی پیوسته و بعد عالم مقدار است یکی از اطباء که سلاله سلسله ابونرا
 است بخان منکرین ابعاث عالم المرسلین را شنید که یکی از آنها آن بود که معجزی میطلبم که خواص و عوام را قدرت

برفهم و درک آن باشد آنست که گفتند سخن گفت که خدا او را و اولاد او را از ناملان اجارا احداد ظاهر اش کرد و بقا
 دفع آباء طاهره و رساند و آن سخن این بود که یکی از مشتهرین کاتب مستطاب سر و مظلومان اعلام سپاه ابو سعادت و اقبال
 بنزدال شهادت را سر آمده همه آمال میدانست چنانچه در مقام پاری سرور شهید ابرامد و در عهد درجه شهادت
 فایز شد سر و مظلومان بر سر نفس مطهره آمده دعای در خوا و فرمود آن دعا این بود که بار الهاروی و اسفند
 کردن و بخوا و طیب با سر سفید رو بان محشو کردن **عنه الفور** رویش سپند شد و عین پو کرد پد و اکنون از مراد
 مطهرش استقام را بچه بهشت عین سرشت میشود آن منکر حق را بر سر تربت او برید و مدفن پاکش را با و نشان دهد تا
 بیاید و سخن به پوده نکوید و معجزه دیگر بخوید و نیز گفت تربت پاک سپند شهنامه را با و بنماید و بهاران خود را در تربت
 از آن خاک پاک معالج کند تا کرد شک از دامن خاطر بپشاند و بدانند که حال تربت آنحضرت برابر انقاس قدسی
 است **مسح است الفضة** گفتند که در باب عین نواز اجناس است یا معشر نصایح که منکرند اجای اموات علیی را بغیر از نواز
 اجار چینی آوردند اگر گویند که اهل اسلام افرا دارند بود منکر با چه گونه مقرر کنند و همچنین بود مجوس را و مجوس
 زندق را پس باید منکر چیت نواز اجار یا امره از اجاث و سل چشم پوشیده قابل بقدم عالم **ثوبل و لف** برای منکر حق
 بشواری این نصیحت با آن چیزی که خود افرا داری مشومگر پس چون ثابت شد چیت نواز اجار قطع نظر از آثار که
 بالفعل مشهور است هر چو که ثابت میکند نصایح اجای مواتی مسیح را بر خود و بهو ثابت بنماید بدین کلام با
 مجوس و مجوس معجزات خلیل را نیز بدقی بوجهد دل و واضح ثابت بنمایم بر تمامی اهل ملل و خلل که بعبادان کانت و هبل
 که سپند شهادا و سرور سعادت مسیح فلک رفتن شان کلم طور حضرت سبحان عزیز مصر و لایب و خلیل حضرت
 رسالت امام حسین جامع معجزات همایبقا بود و مورد شهادت اصحاب فاکر دین هر که دست بدارن و لای آن
 حضرت زید سعادت ابدی سرمد رسید بعضی از معجزات آنحضرت را که بر او بان معشره بصره سپند در این او را بیان
 بنمایند و حقیقت و آگاهی از باب حق کرد **معجزه اول** آنکه چون کربلا محل نزول ان بر کزیده حضرت چون شد
 از شهادت خود در آن سر زمین خراباد و از زمین را از بادیه نشینان خرابد بر شیعیان خود وقف نمود و این
 مشابه معجزه نوح بود که از طوفان خراباد و بنای ساختن کشتی نهاد **معجزه دوم** آنکه چون آنحضرت شهادت
 که از خیل عسکر که معجوب آنجناب بود بغیر از هفاد و دو تن کسی مشابهت و وصول درجه شهادت یافت
 چون عصر روز ناسوعا لشکر مخالف رو بان حضرت آوردند آن شب مهلت خواسته و کند بیعت خود را
 از کرد ایشان برداشته تا اگر بزدانکه بیرون بود و چون طالبان اعراض و بتو اعراض نمودند از اما
 محیی و با همانند خصلت اصحاب که در جهاد بیکدیگر سفت میکردند و گفتند که اگر هزار بار مار را بکشند و
 زنده کنند پلانتس نبوزانند سنای پاری مثل تو امای بر بنیادیم پس آنحضرت فرمود این کنم **کذلک فانظروا**
الی مقامکم و بانها نمود بهشت جاودان را و ان چیزی را که بعد از شهادت مهنا و موجود بود و این مشابه
 است که نمود با بر ابراهیم خلیل الرحمن ملکوت آسمانها که کذلک نیز با ابراهیم ملکوت السموات **معجزه سوم**

از برای ایشان

آنکه در صبح عاشورا فرمود که کوهی میهدم که امر دنیا می آکند خواهی شد و حضرت امام زین العابدین بقیه الله فی الارضین است چنین شد این مشابه معجزه مسیح است که خبر داد که سه روز دیگر ملک بنی اسرائیل خواب با ما چنان چنین خواست کرد معجزه چنانکه چون لشکر مخالف دستم کشادند و آب بر روی فرزند ساقی کوثر بسند و پیش روی کنکول خود را با فرزند خوف آب نموده نزد آنحضرت آورد آنحضرت گوشه سجاده خود را برداشته فرمودند ای درویش نظر کن خود در پیش نظر کرد نه چاربت را مشاهده کرد از اشک چشم فلان صافی نزد بلب پیدا شد هذاه از قشنگان فرزند قشنگه و این معجزه عفا پند در پیش آورد و امام در حق او دعای خیر فرمود و این مشابه معجزه کلم است که دوازده چشمه جاری بقوم خود در بیدار نمود فاضل بصاک الحجرات فخرت منه اثنا عشر عینا فدل علم کل اناس مشربیم معجزه پیغمبر آنکه چون فرموده آنحضرت خندق در وجه هار از هیزم کردند آتش در آن زدند که کفار از آن طرف قصد حرم نمودند کرد این ابی جویزه گفت بشارت باد حسین و اصحاب او را با تشریح کرد در دنیا بجهت خود از آنحضرت گفت خدا با ما بچنان با و کردی آتش در بار در ساعت آن لعین دم کرد و وارد آتش انداخت و از آتش بدو رخ شد و این مشابه معجزه بود است که دعا کرد و صاعقه سوخت قوم را که فاخذهم الصاعقه بظلمهم الی اخر الاية معجزه ششم آنکه حسین ندا کرد که ای حسین این ابی فرات را که چون شکم ما می سفید نماید بنور اصحاب تو بچشایم تا جگر در دهان را بچشد حضرت فرمود خدا با بچشان با و لشکر را فی الفور آتش عطفش در دل او فروختن گرفت و نشسته آتش شد و گفته اند که عبدالله بن حسین نیز چنین معنی گفت آنحضرت او را نیز همین نفرین کرد فی الفور آتشکی بر آن ملعون عارض شده هر قدر آب بخورد قی میگرد و همچنان نشسته بود تا راه جهنم را پدید و این مشابه عالی که بونش در حق قوم خود نمود و حقیقتا منع باران از ایشان نمودنا نشسته آبا اکثر آنها با تشریح قهر الهی سوختند معجزه هفتم آنکه مرکب سواری آنحضرت ذوالجناح بود که اسب خاصه حضرت رسالت و آنکسری آن حضرت را در دست داشت درع ان بزرگوار را در بر و شمشیرش در فقر بود زیرا که بغیر از آنحضرت کسی قدرت با آنها نبود چنانچه بصری رسیده است که در زمان خلافت ملعون اعراب داخل مسجد شدند و گفت تا پیش المسلمین میرویم رسول الله یعنی بگو و مسلمانان کسب می شود و خدام مردم او را اشارت باین کردند اعراب نزد او شد و گفت حاضر کن آنکسری آنحضرت را و بانگش خود زینت و سلاح ان بزرگوار را و پوشش در کب انسان را در وجهان را سوار شو که هر که چنین کنی با تو سعادت نامی بگر اصحاب خود را بر و بد نیز حضرت است و بگویش تا باورد آنکسری ان سر و در او زره و ناله آن بزرگوار را تا در برابر اعراب ایچده خواست عمل تمام کرد مباد است که خام خام مخصوص و حتی بحق او است درع آن منع و درع سرا و ار فامش قابلیت آنکه مانند آن سر راست باد پای سلیمان بر اهر من مناسب ندارد پس چون پیغام ان لعین را بشاه و لایست بردند آنحضرت ناله درع و آنکسری آوردند ای بگر بخوانست و آنکسری را خوانست که بانگش نماید دست یافت درع را توانست پوشید و ناله درع را در برابر پی توانست کشید اعرابی خندید و در آرزوی بگر و ایند بر شاه و لایست

و اینها معجزه بود

لازم آمد که انکشتوری بدست نماید و بغل پوشیدن درع کتایب برافه سوار شو چون چنین کرد اعراب ^{تست}
که وقتی شوخا انحضرت است پس به آنحضرت در آمد شاه ولایت با امام حسن فرمود که با حسن چنان کن که من کردم چون
فرموده پذیر کوا عمل نمود با امام حسین فرمود چنان کن که من کردم امام حسین نیز چنین کرد ای شعبه بن انکشتوری
هان انکشتوری است که زینت او دست سلیمان را و زینت سیاف از دست خاتم و آب او در صحرائی که پاره فرزند زاده شاه
کوثر علی اکبر را دروغی که شکایت کرد از تشنگی بپذیرد کوار خود با ایه العطش قلنی و هل الا شربة من الماء سبیل ^{محلسم}
بودند بود و در هر سیرای میبکند خاتم زحخط آب سلیمان که پاره پس معلوم شد معجزه بودن سوار ذوالجناح ^{بن}
شبه سوار شدن سلیمان با دارالمؤلفه من صبر عزیزان شد بباد آمد از شاه مظلومان بیاد باد
آمدن زمان کز پشت زین پیکر شادان بر روی زمین دور او پکشتن اهل صلاح مرکب صاحب ذوالجناح
بخط آوردیم از زمانی را که جسم شرفش با هزار و نه صد و پنجاه و یکجراحت در میان خالد و خون افتاده بود و جناح
بصاحب در میان معرکه جولان می نمود و عمرش را کرده که اسب سواری آنحضرت را بیکر بد که تا بهدیه نیز داین زیادیم
پس بیکار چندین هزار لشکر دوران اسب ملک انحصارها بون را گرفتند و آن مرکب ^{نشسته} سینه بان گرسنه بود و معرکه میدید و ^{و شهنه}
میکشید و نیز بان فصیح میگفت و ای بر که و همی که کشید فرزند پیغمبر خود را و هر چند لشکر سعی نمودند با او دست یافتند
مردیست که ذوالجناح چهل نفر از آن اشقبار اجهنم و اصل نمود عمر چون دید که دست یافتن با او ممکن نیست ^{لشکر}
گفت که دست او بر دارید و او را مجال خود را گذارید تا به بدیم که چه میکند چون از دست برداشتن دیدند
که متوجه قتلگاه شد و بر سر نقش مطهر شهسوار خود آمد و بال و کاکل و رخسار خود را بخون آنحضرت آلود و ^{موت}
خیمه کشید و کواخبر شهادت آنحضرت را بجهت اهل علم میرد معجزه ^{لا هشیتم} آنکه چون علی اصغر را در دست آن
حضرت بر حلقوم زدند و در آغوش پذیرد کوار شهید کردند بدست مبارک خود خون از حلقوم ^{شیر}
آنمستوی میگرفت و بسو آسمان می افکند و قطره بر زمینکشت فرمود که این فرزند من در نزد خدا کثرت از نافر ^{زند}
صلاح خواهد بود پایه از سر روز طول نکشید که بلا نازل شد بر کشندگان آنحضرت با این نحو که تیغ بر روی
یکدیگر کشیدند و هواداران امام حسین از شهادت آنحضرت مطلع گردیدند و بنای عزوج گذاریدند این
مشابه قتل ^{تالی} صاحب است که حصعاً فرموده است که ^{تمتعوا فی دارکم ثلثه ایام} و بعد از پذیر کردن آن بسوز
هلاک شدند قوم بیلانی که نالیشانها معجزه ^{لا ظهر} آنکه از حضرت امام زین العابدین فرمودند که پذیرد کوا
را در روز عاشورا در عین ^{مکه} که در دار و جهاد با کفار و دشمنان اهل بیت بر آمدن و فرزندان و اصحاب و تنها
و بقیه در شهادت چنان خوردند با فتنه که در هیچ زمان آن امام عالیشان را با این هجرت و مرتب ندیده بودم
انفعال بالا تراست از احوال خلیل الرحمن دروغی که آنحضرت را بجهت کذا مشغله که با ایشان اندازند ^{معا}
معجزه ^{در} هر آنکه جهاد کرد آنحضرت بن نه با صد هزار لشکر اعدا و کشتن هزار و نه صد و پنجاه نفر را با ناله
زنان و این معجزه اعظم از جمیع معجزات است زیرا که معجزه آنست که خاری عادت کل باشد و ذوقه احدی از اها

خاتم کتاب

۱۳۶

ناش نیاشد از آدم تا خاتم در قوه احد از اهل عالم این بزرگ و کلاوری بوده و نخواهد بود جهاد هیچ بنگار
مانندان معجز زمین و زمان نبوده که تشبیه آن توان نمود **معجزه پانزدهم** آنکه آنحضرت را هزار و نه صد و پنجاه
زخم سید شریف رسید و هر در پیش آنحضرت بود و روز دهم دشمنان نکرادند و این نیز خلاف عادت
کلی است این در قوه احد از اهل عالم نسبت این بالاتر است از آنچه ذکر کردیم در جوف درختی که از بر فرقی
نمود **معجزه دوازدهم** آنکه در وقتی که ابوالمخوف شیدا الفسوف بر سینه آنحضرت زد فرمود بسم الله و بالله و
ملک رسول الله و آن خون مطهر را با سمان افشانند فطره ازان بر نکرید و زیاده شد حیرت شوق از آن روز در آسمان
از کدام پیغمبر این معجزه بظهور رسید که مشابه این باشد **معجزه سیزدهم** آنکه چون پازر کاب کشید بر زمین کباب
آرمیدن زمین لرزید و باد مندی وزید و اوضاع جهان دگرگون شد و این مشابه وقتی است که مسیح را سلب نمود
و اختلاف با فنا و اوضاع جهان **معجزه چهاردهم** آنکه چون عمرید که جوان نصرانی را نامزد قتل آن سرد نمود چون
قتلکار رسید و آن مسیح فلک امامت را دید از قتل آنحضرت پشیمان شد و بغیر خود را پیر سید آنحضرت خواب
اورا گفت که آنکه خود اظهار نماید بغیر کردند این معنی موجب هدایت نصرانی شد این از اخبار مضیقات است که پیغمبر
و فرسان دکان خداست **معجزه پانزدهم** آنکه چون سر مطهر آنحضرت را در ظهر عاشورا در وقت نماز بدآورده و سر
از قفا بریدند و لدا از نامیکوید که دیدم لب مبارک آنحضرت حرکت میکرد چون گوش فراداشتم شنیدم که طلب آمرزش
میکرد از حضرت از برای شیعیان و موالیان خود **معجزه شانزدهم** آنکه چون سر مطهر آنحضرت را بر نرزه جفا نمودند
و زن مبارکش را بر هتیا دینا افکندند و اراده نمودند که اسب بر بدن نازنین آن پرورده کار رسول خدا بیازدند
خوانون خواهر آنحضرت فضا را بطلبش فرستادند آمد و منوچه را است نفس مطهر آنحضرت شد **معجزه هفدهم** آنکه
نصرانی در آنصحر اچیان و ملک و کردی از پیغمبران را دید که بمانم داری آنحضرت آمدند **معجزه هجدهم** آنکه راهب
دیوانی چندین معجزه از سر آنسروردید و بشرنا سلام سرفراز کردید **معجزه نهم** آنکه کلاغی خیر شهادت آن
حضرت را بدید رسانید **معجزه دهم** آنکه دختر بهوتیه شفا یافت از خونیکه از بال مرغ چکید و کیفیت آن
چنین است که بیان میشود **اول** قتل پادشاه انوشیروان ملجا افلاکیان و خاکبان **اهوت** نشست
در دشتی بکام ظاہری نمودند ایشان مر و پیش که در ایام شهادت امام حسین در مدینه طیبه بود
باغی بود و دختری داشت از هر دو چشم کور و از هر دو پای لنگ و با انواع مرضها مبتلا آن دختر با باغ آورد
و در سایه درختی گذاشت و خود بجهت موی که داشت و آن مدینه آن دختر نیک اختر در دیر انداخته افتاده بود
که ناگاه مرغ آمد و بر غصتی از اغصان نشست و مینالید و مینالید و دختر نیز بیدار خود کرد تا بال مرغ هم نواب
ناگاه فطره خون از بال مرغ چکید و فورینا کردید دختر بچشم جهان بین شد که ناگاه فطره
دیگر چشم دیگرش چکید آن نیز روشن کردید دختر بچشمی نمود چون نظرش با مرغ افتاد دید که بال و پر آن خون
آلود است فطره فطره از آن چکید فطره چند از آن خون گرفته بسیار اعتقاد نمود مالیدن الفور مجموع **معجزه**

فائز کتاب

۱۳۸

رسالت بقدر سابقند و بکفر از ایشان باقی ماند و خبر قتل آنها را بر مردم داد چنانکه سابقا ذکر یافت **معجزه**
بلیست و سی آنکه زید بن ارقم دید و بکوش خود شنید که سر آنحضرت این ابر را میخواندند که ام حبیب است آن
اصحاب الکهف و الرقیم کاوا من ابنا عجا **معجزه بلیست** آنکه سر مبارک آنحضرت را در صیدادی کوفه
بر نزه دیدند که سوره کهف را تلاوت فرمود تا این ایه شریفه که انهم ظنوا انهم امنوا بر تهم و زد نام همد **معجزه بلیست و جهل**
آنکه در کوفه سر آنحضرت را بدرختی آویختند این ایه را تلاوت فرمود و سبعم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **معجزه**
بلیست و سی آنکه در راه شام عبو کاروان شد برابر سر آنحضرت عار سین مشغول شراب خوردن بودند که
دستی از دیوار برآمد و عماد خون بقلم نوک او نوشت که آیا امید دارید آنجا عی که حسین را کشتند شفاعت خدا
خواستند که آن دست بگیرد تا پیدا شد چون بکار خود مشغول شدند باز همان دست ظاهر شد و نوشت نه خدا
سوکند که شفاعت کننده نخواهد بود ایشان را و در عذاب خدا محفل خواهند بود باز خواستند آن دست را بگیرند
باز ناپیدا شد چون نشنیدند بار دیگر ظاهر شد و نوشت تحقیق که کشتند حسین را حکم جو و مخالف نمودند حکم
خدا را **معجزه بلیست و ششم** آنکه در شام سهل ساعدی زنی داد با غفلت که سر آنحضرت را داشت که از پیشانی
سپا بیرون برد تا نظار کبان متوجه سر آنحضرت شده چشم از پرده کبان اسرار احدی بردارند چنانچه سابقا ذکر یافت
صحت رسیده که چو خواستند صرف نماید هر یک سنگ سپاه می شده بود و بر یک دیوان نقش بود و لا عسین الله عاقلا
عامل الظالمون و بر روی دیگر آن نقش شده بود و سبعم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **معجزه بلیست و هفتم**
آنکه بدین نضرائی در شام معجزه از سر انور و اسلام آوردن و طعن و لعن کردن بر نرید **معجزه بلیست**
و هشتم آنکه از یکی از موکلین سر آنحضرت وارد شده چنانچه سابقا ذکر یافت که در سیدار کشته بود او شد بود
نزول انبیا و ملائکه نزد سر مطهر آنحضرت و هلاک کردن جبرئیل و جبرئیل نفر جارسین سر آنحضرت **معجزه بلیست و نهم**
آنکه کره بین اسمان بر آنحضرت چهل روز بخون **معجزه سی** امر کردن آفتاب در وقت شهید شدن آنحضرت
معجزه سی دیگر نوحه چنان بر آنحضرت **معجزه سی** و در خبر دادن آنحضرت از خروج فتنه **معجزه**
سی پتیر کشنده شدن محمد اشعث کندی از گردن عمر بن حفص بن آنحضرت چنانکه سابقا ذکر یافت **معجزه**
سی و چهل مرتبه سفایب نمودن آنکس بر آنحضرت در محرابی که بلا علی اکبر **معجزه سی** و بجز تکلم نمودن ذوالخلیف
با آنحضرت **معجزه سی** و ششم نشان دادن آنحضرت زمین کر بلا ایام سلمه زوجه حضرت رسالت و مکات
شهادت و مدفن خود و اصحاب خود را **معجزه سی** و هفتم کره بین جبرئیل و غده کشیدن او در میان اشک کفای
معجزه سی و هشتم سخن گفتن ذوالخلیف بر زبان فصیح که وی بر کرد و پیکه کشتند جناب امام حسین **معجزه**
سی و نهم در کبوتر خوار داشت که کشته فرزند پیغمبر آن را عقرب کتر دم در شکم مشکون کردند و نه شود
و اینها من عجم و اصل شو و نرید پلید چین شد **معجزه چهل** آنکه قتل آنحضرت بانکه زمان بعقوبت نبوی
و آخری گرفتار شدند چنانکه وارد شده است شخصی از آنها باقی مانده بود آشتی با او افتاد خود را در آب افکند

عبر راهی

و چون سر بر آورد همان آتش او را گرفت و در میان آب آتش جهنم داخل شد چنانکه سابقا ذکر یافت **معجزه**
 و یکی آنکه عریطع امارت روی عجبك آنحضرت گرفت و بفرها آنحضرت در میان رخت خواب کشید بکشد تا بعین
 بخار و با لانت بخسید **معجزه چهل و نهم** آنکه بوها خوشی که از اینار آنحضرت عفت کرد ندهم خون
معجزه چهل و نهم هر کجا میگردید بود همه آتش در آن افتاد **معجزه چهل و نهم** آنکه هر که از کفار بود
 عطری را که از آنحضرت عفت کرد بود ناپسند **معجزه چهل و نهم** این بابویه روایت کرده است آن فانی
 امین که گفت مردی از قبیله بنی دارم که بالشکر این زیاد لعین بقال حضرت امام حسین رفت و نبرد آمد
 روی آن سپاس شده بود و پیش از این در نهایت خوشی و سفید بود من با او گفتم که از بس روی تو سفید شده است
 نزد یک بو که من نوران شناسم گفت من مرد سفید روئی از اصحاب امام حسین را شهید کردم که اثر کثرت عبادت
 در پیشانی او ظاهر بود و سر او را آورده ام راوی گفت که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار را
 پیش زین او خنجر بود که بزانوهای اسب خورد من با او خود گفتم که کاش اندکی این سر را بلندتر میساختی اینقدر راست
 نمیساخت دیدم گفت که ای فرزندان لایکه صاحب این سراوی آورد زبانه از خفتی است که او با این سر برساند بزرگوار
 من نظر کردم که از روزیکه او را شهید کرده ام نا حال هر شب که بخوابم بر من نبرد من می آید و میگوید که یا و مرا بسوی
 جهنم میبرد و در جهنم می اندازد و ناصب عذاب میگشتم پس از همتا پکان او شنیدم که از صدای فریاد او بخواب نینوم
 رفت پس من نبرد آوردم و حقیقتا از حال او پرسیدم گفت آن خزان مال خود را در سوا کرده است که گفته است **معجزه**
چهل و نهم آن عمارت که چون سر عبد الله بن زیاد را با سرها اصحاب او بکوفه آوردند من بمشای
 انرا هر گاه دیدم که عاری آمد و در میان انرا هر گاه پداسرین زیاد لعین را پیدا کرد و در یکسوراخ بنویس
 رفت و پوشید چنین میگردد **معجزه چهل و نهم** این شهر آشوب بود مگر آن از کتب معتبره و این کرده اند که ایچین
 کعب علیه اللعنه که بعضی از جامه ها حاضر نام حسین را کند بود دستها ان در تابستان مانند چوب خشک
 میشد و در زمستان خون از آنها میرغبت نامرد **معجزه چهل و نهم** جابر بن زید عامه آنحضرت را داشت
 و چون بگریخت در همان ساعت دیوانه شد **معجزه چهل و نهم** جوی جامه از آنحضرت بر داشت و پوشید
 و در ساعت بر سر او شد **معجزه پنجاهم** عین عمر و یک جامه از آنحضرت بر داشت و پوشید و در ساعت بر سر
 شد **معجزه پنجاهم** یکی از جاش را و بست که مردی شری از آنحضرت آورد و ذبح کرد و کار بود عضو از اعضای
 شکر که هر سید آتش از آن شعله میکشید چون بدین انداختند همان آتش از دینک شعله در بود چون خواستند که
 زهر را کنند از جوار نخ ز بود **معجزه پنجاهم** عیون هم از جاش روایت شده که آمد قدری زعفران از آن
 حضرت آورد چون کوسیدند آتش از آن شعله میکشید زلفش برین مالید و در ساعت پس کرد **معجزه**
پنجاهم مردی نامش آنحضرت گفت در معرکه کربلا از آسمان دو شهاب آمد و او را زد و دیده کور کرد
معجزه پنجاهم چنانکه عبد الله بن باج فاضلی روایت کرده که گفت من مرد نابینایی را دیدم و از سبب کوری او سوال

کردم گفت من از آنها بودم که بجهت حضرت امام حسین رفتند بودم و بانه نفر دیگر رفیق بودم و نوبه بکار
و شمشیر نزد من و پیری بنی نادم و چون آنحضرت را شهید کردند و بخانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خواب
در خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت بنی که حضرت رسول از ما طلبید گفتیم مرا با و چکار است جواب مرا
نشدند و مرا کشیدند و نزد آنحضرت بردند ناگاه دیدم که آنحضرت در صحرائی نشسته است غمگین و غمگین و جامه از
دستها خود بالا زده است و حریف بدست مبارک خود گرفته است و نطقی در پیش آنحضرت نماند و ملکی بر بالای
سرش ایستاده است و شمشیر از آتش در دست دارد و آن نفر که رفیق من بودند ایشانرا قبل برسانند من چون آنجا
مشاهده کردم بدو زانو در آمدم و گفتم السلام عليك يا رسول الله جواب سلام مرا فرمود و ساعتی سردر نظر افکند
و گفت ای دشمن خدا ملک حرم من کردی و عزیز مرا کشتی و رعایه حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیر نزد من و نوبه
بکار نزد من و پیری بنی نادم حضرت فرمود که در میان لشکرا آنها بود و سپاهی لشکرا آنها را ز یاد کردی پس فرمود که این
فرزند من حسین است از آن خون دو میل در دهنش کشته چون بیدار شدم نابینا بودم **معجزه پنجاه و پنجم**
در باب این زیاد گفته است که معینه آتشی را دیدم که در ریح آتلمون مشعل شد و مضطرب کرد بدو آن شراره
بود از آتش دوزخ که بجهت آتلمون افروخته **معجزه پنجاه و ششم** سید بن سبب و سبب که چون حضرت امام
حسین شهید شد در سال دیگر من متوجه حج شدم که بخدمت حضرت امام زین العابدین مشرف شوم پس روز
در دو کعبه طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که دستها او بریده بود و رو او مانند شب تاب و سپهر بود و پیر
کعبه حبشیده بود و میگفت خداوند اعمی اینجانه محترم که گناه مرا بپارزد و میدانم که خواهی آمدی من گفتم وای بر تو
چه گناه کردی که بچنین بلا مبتلا شده و از رحمت خدا نا امید کردی بده گفتم من جمال حضرت امام حسین بودم در
هنکامیکه متوجه کربلا کردم بدینچون آنحضرت را شهید کردند ندانم که بعضی از جامه ها آنحضرت را برپایم و در کار
برهنه کردن حضرت بجوم در شب ناگاه شنیدم که غرور و شکر عظیم از آن صحرا بلند شد صفا کردی نوحه بسیار میشنیدم که
بندیدم و در میان آنها صدای پیشقدم که میگفت که ای فرزندان شهید و ای حسین غریب من نور آگشتند و حو نو
فتناخند و اب از نوحه کردند از استماع این اصوات موخسه مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتهگان
افکندم و در آنحال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر در ایشان ملائکه نسبتا احاطه کرده
یکی از ایشان میگوید ای فرزندان کوار و ای حسین مقبول بسیف اشرار فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو
ناگاه دیدم که جسد پسر امام حسین از اعجاز جبرکت آمد و بدو نوشتند گفت بیک با حجاب بار سوالات
و با ابناء با اهل المؤمنین و با اقامه با فاطمه الزهراء و با خواه ای برادر مقبول زهر جان گذاز بر شما باد از من سزا
پس فرمود که با حجاب کشند مردان ما را با حجاب اسپر کردند زنان ما را با حجاب غارت کردند اموال ما را با حجاب
کشند اطفال ما را ناگاه دیدم که هر غرورش بر آوردند و حضرت فاطمه از هم پیشتر میگفت پس حضرت فاطمه گفت
ای پسر کوار پسر کور که چه کردی با این نوحه من این امت جفاکاری پیشتر خصم بود که خون فرزند خود را بر سر و روی خود

راستگفتی و کتبم

بما و چون خدا را ملاقات کنم بان خون آلوده باشم پس آن بزرگواران خون آنحضرت را بر من آسند و بر سر من
 روی خود ما آیدند پس شنیدم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت که فدای تو شوم ای حسین که ترا با سر بریده می بینم
 و در خون خود غلطیده می بینم این بزرگواران که جامه ها ترا آنگاه حضرت امام حسین فرمود که ای بزرگوار اثر
 داری یا من بگو با او نیکوهای بسیار کرده بودم او مجرای آن نیکوهای مرا بران کرد پس حضرت رسالت نیز بمن آمد
 گفت از خدا اندیشه نکر دی و از من شکر نکر دی که جگر گوشه مرا بران کردی خدا روی را بسپا کند در دنیا و آخرت
 و دستها ترا قطع کند پس در همان ساعت روی من سپا شد و دستها من افتاد برای این دعا می کنم و می دانم که
 نفرین حضرت رد نمیشود و من آمرزیده خواهم شد **معجزه پنجاه و هفتم** و این کرده است که مرد حدادی در کوفه
 بود و چون لشکر عمر سعد بعین مجل حضرت سید شهداء می رفتند و آهن بسیار داشتند و بالشکرا ایشان را و نیزها
 ایشان را در دست میکرد و میخچه ها ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح میکرد آن حداد گفت که من فرزند و
 یا ایشان بودم و اعانت ایشان نمودم نا آنکه آنحضرت را شاهد کردند چون کشتن شبی در خانه خود خوابیدم و خواب
 دیدم که قامت برایشه است مردم از تشکر زبانه ها ایشان آنچه است و آقا بنزد یک سر مردم ایستاده است و من
 از شدت عطش و حرارت مدهوش بودم ناگاه دیدم سواره پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال
 و چندین هزار پیغمبران و اوصیا ایشان و صد پیمان و شهیدان در خدمت او می آمدند و جمع محشر از نور خورشیدها
 او نور کردید و بر عت گذشت بعد از ساعتی سوار بیکر پیدا شد مانند ماه تابان و عرشه فیاض بنور جمال خود
 کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انساب او می آمدند و هر حکمی که میفرمود اطاعت میکردند چون بنزد یک سید
 عنان مرکب کشید و فرمود که بیکر بدان ناگاه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان
 کشید که کان کردم که گفت من جدا شد کفتم حق آنکس که نور آید من مامور کرد ایند ترا سو کند می دم که بگویی
 که او کینه کفشان علی کرا است کفتم آنکه پیش از او گذشت که بود گفت احدی معتمد بود کفتم آنها که بر او را بودند
 چه جماعت بودند گفت پیغمبران و صد پیمان و شهیدان و صالحان کفتم شما چه جماعتی که بر کرد ایند بر آمده اید
 میفرماید اطاعت میکنید گفت ما ملائکه پروردگار علیایم و ما را در فرمان او کرده است کفتم مرا چه سبب فرمود که
 بیکر بگفت حال تو مانند این جماعتی چون نظر کردم عمر سعد علیه اللعنه را دیدم بان لشکر بیکر همراه او بودند و جمعی
 می شناختم و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیدن او گوشهای او شعله میکشید
 و جمعی دیگر که با او بودند پاره در زنجیرها آتش بودند و پاره ظلهای آتش در گردن داشتند و بعضی مانند
 ملائکه بر بازوها ایشان حسبیده بودند چون پاره راه ما را بردند دیدم که حضرت رسالت بر کمر رفیعی
 نشسته است دوم در پیر نورانی در جانب راست او ایستاده اند از ملک پرسیدم که ایند و مرد کینه گفت که
 نوح است دیگری ابراهیم است پس حضرت رسول گفت که چه کردی با علی فرمود که احدی از قائلان امام حسین
 دانگداشتم مگر آنکه هر را جمع کردم و مجدمت تو آوردم پس حضرت رسول فرمود که نزدیک بساوردید ایشان را

خاتم کتاب

۱۴۲

چون ایشان را نزد بیک بریدند حضرت از هر یک از ایشان سوال میکرد که چه کردی یا فرزند من حسین و میگفت
واهل محشر هم از کربلا او میگفت پس یکی از ایشان میگفت که من آب بردم و او بنم و دیگری میگفت که من
پرسو او افکندم و دیگری میگفت که من سر او را جدا کردم و دیگری میگفت که فرزند او را شهید کردم پس حضرت
رسالت فریاد بر آورد که ای فرزندانای عزیز بیچاره و یار و یاور ای اهل بیت من بعد از من باشا چنین کردند بی خطا
کرد با پیغمبر آن که ای پدر من ادم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم به بیند که چگونه امت من با ذریه من سلو
کرده اند هر دو شا از اینها و او صبا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زینب عجم را که بکشد ایشان را بسوی محرم
پس یک یک از ایشان را میکشیدند و بسو عجم میبردند تا آنکه مردی را آوردند حضرت از او پرسید که تو چه کردی
من بیری تیره بنده احم و شمشیر مردم و بخار بودم روز عوخته حصین زینب شکست از اصلاح کردم آنحضرت
فرمود که آخر نه بود در آن لشکر داخل بودی سپاهی لشکر ایشان را ز یاد کرده و فاندان فرزند مرا پاری کرده
بر پل او را بسو عجم پس اهل محشر فریاد بر آوردند که حکمی نیست ام و ز مکر برای خدا و سوگند او و قی و و چون ایشان
بردند و احوال خور اعرض کردم همان جوانان فرمود و امر کرد که مرا بسو آتش برند پس از دهشت ^{الغزال} خواب بیدار شدم و
زبان من و نصف بدن من خشک شده بود و همه کس از من بیزاری جنبه اند و مرا لعنت میکنند و به بدترین جوان
کندارند تا بجهنم و اصل شد **معجزه نجاتی** ششم شیخ طوسی و تبرکده امنا شیخی زید العجمی حمانی که کفپیران
رفتم در ایام خلافت موسی علیه هاشمی در کوفه از منزل خود پس ابو بکر بن عباس را ملاقات کرد بر الاغی سوار شده
بود و گفت با بریم نیز دانستیم که طلبا و کبیت چون او را بسپا جلیل و عظیم میشم دم از او برسد و در
رکاب او روان شدم و من پیاده با او روان شدم و چون رسید بخانه که معرفت بود بخانه عبدالله بن جازم ملقب شد بجای
من و کفای پیران نور برای این زحمت فرمودم و همراه خود آوردم تا بشو که باین طایفه صلوات چه میگویم گفتن ایها
الشیخ کی را میفرماید گفت این کافر فاجر موسی بن علی هاشمی که والی کوفه است پل را پاره و رفتن تا بدرخانه موسی ^{سید}
و معارف چنین بود که در ساحل بیرون مردم فرود می آمدند و فرود می آمدند و خواست که داخل شود حاجت نزدیک
که او را منع کند چون او را شناخت مانع او نشد و او بر الاغ خود سوار و بند پراهن را کشاده داخل شد و مراند اگر
که با ای پیران چون حاجت خواست که مانع شود مراد صد از دکه مانع میشوی نفی مرا پس من نیز از عقب او روان
شدم و سواره رفتم تا پیش ابوان و موسی در صد ابوان بر کمره نشسته بود و در جانب او ملازمان او مکل و
و مسلح ایستاده بودند و چون نظر موسی به او افتاد او را مرجا گفت و نزدیک طلبید و بر روی تخت خود نشاند
چون بر پیش ابوان رسیدم بسا اولان نگذاشتند که نزدیک روم چون ابو بکر در محل خود فرار گرفت مراد صد از
که پیش من نیز با ابوان بالا رفتم و پراهنی و ازاری پوشیده بودم پس مراد صد یک خود نشاند موسی گفت
بشفاعت اینر آمده گفت من اینرا آورده ام که بر تو گواه بگیرم گفت در چیزی میخواهی گواه بگیرم و در آن ایام
آن لعین فرستاده بود و حوالی فرزندش حضرت امام حسین ^ع ششم کرده بود و تخم پاشیده بود که اثر فرزندش را

بر طرف کند ابو بکر گفت چون دیدم آنچه نو کردی با این قبر آمدم که با تو سخن بگویم موسی گفت کدام قبر ابو بکر گفت
 قبر حسین بن علی و پس فاطمه دختر رسول خدا چون موسی این سخن را شنید چنان غضب بر او مستولی شد که نزدیک بود
 که نیز کدیس گفت که ترا با اینکارها چه کار است پس گفت بشنو تا ترا خبر دهم و بدانی که من در خواب دیدم که هر دو
 رفتن بسوی قوم خود نبی غاضب بود چون بیل کوفه رسیدم ده خنجر در دست آوردم و حقیقتاً مرا بر دی از نبی اسد
 از شتر ایشان بخات داد و گذاشتم و چون بشاهی رسیدم راه را که کردم و در آنجا پیره زالی را دیدم بمن گفت اراده
 کجا داری ای پسر الشیخ گفت اراده غاضبته دارم گفت در این وادی برو و چون با خرابان وادی میری راه از برای تو
 میشود من چنین کردم و راه را با فتم به بنوا رسید در آنجا مرد پیری دیدم که نشسته بود گفتم که از مردم کجائی گفت
 از مردم این قریه گفتم چند سال بر عمر تو گذشت است گفت حساب عمر خود را ندارم ولیکن بخاطر آن می آید که در این میان آب
 فرات را منع کردند از حسین بن علی و اهل بیت و اصحاب او و از وحشیان و حیوانات منع نکردند گفتم وای بر تو توان واقعه
 بخاطر داری گفت آری حق آن خداوندی که آسمان را بلند کرده است که من بیدار خود آن واقعه را دیدم و اکنون می بینم
 ترا و اصحاب ترا که اعانت میکنند بر امری که دیدم که مسلمانان را با بد عجز کند از گریه و زاری اگر در دنیا مسلمانان بود
 باشد گفتم آن واقعه کدام است گفت آنچه حاکم شما کرد و شما بر او نگاه نکردید که جز فرزند رسول خدا را شتم کرد و آب بر
 آن کشید و زاعن کرد گفتم آن قبر کجاست گفت در همین موضع واقع است که نوا پنداده و بنوتر پنداست و اثر قبر را
 بر طرف کرده اند ابو بکر گفت که من پیشتر آن قبر را ندیده بودم و هرگز در مدینه عمر خود نیز باریت آن جز زفته بودم پس
 در خواب با ثمر گفتم که کسی هست که آن قبر را بمن نشان دهد تا من دیدم مرا نیز بحاری آورد که در داشت
 و در بانی بر آن در این پنداده بود گفتم بیدان که میخواهم داخل شوم و زبانت کم فرزند رسول خدا را گفت در این وقت
 نمیتوان داخل شدن گفتم چرا گفت این وقت زبانت را بر ابراهیم خلیل الله و محمد رسول الله است با ایشان جبرئیل و میکائیل
 با کرده پس از ملائکه زبانت را آنحضرت آمده اند ابو بکر گفت من از خواب بیدار شدم و شری عظیم و خرن و اندوه بسیار
 بر من مستولی شده بود و چند روز برین گذشت و نزدیک شد که این خواب را فراموش کنم ناگاه مرا ضرورتی
 عارض شد که بروم بسوی هیله نبی غاضبته برای قرضی که از یکی از ایشان طلب داشتم و از آن خواب هیچ در خاطر
 نداشتم چون بیل کوفه رسیدم ده نفر از دربان بمن برخوردند چون ایشان را دیدم از خواب بخاطر من آمدند و
 گفتند که هر چه داری بپنداز و جان خود را برون برو با خود چیزی برداشته بودم گفتم وای بر شما من ابو بکر بن عثمان
 و برای طلب قرض خود برون آمدم مرا از راه خود منع نکنید که من هم از این پندادوست میبارم پس مردی از میان
 ایشان فریاد کرد که مولای منست بحق خداوند کعبه منقرض او میشود پس یکی از رفیقان خود را همراه من کرد
 که مرا بر سر راه رسانند و من پوشیده نمیکردم در ناو بدان خواب که ساعت بساعت بظلمه می آمد تا آنکه بنیوا
 یعنی کربلا رسیدم آنرا دیدم با همسان صوبتیکه در خواب دیده بودم دیدم گفتم لا اله الا الله خواب من بمنزله وحی
 بوده است پس آنچه در خواب از او سؤال کرده بودم سؤال کردم مرا همان جواب گفت که در خواب دیده بودم

پس گفت بیانا من نور ابو وضع آن قبر بهم پس مرا بوضع آن قبر برد و نشان داد که این موضع قبر آنحضرت است و اطوار
از ایدم که تخم کرده بودند و آنچه در خواب دیده بودم دیدم بغیر چار و دربان پس از خدا بترسیدم که بر من کند
باد کرده ام این خواب خود را همیشه نقل کنم و زیارت آنحضرت و تعظیم قول او را هرگز ترک نکنم زیرا که موضعی که بپیدا
و جیب خدا و جبرئیل و میکائیل و ملائکه مفرقان قصد زیارت او نمایند ترا و راست که مردم و غیب نمایند در زیارت
و تعظیم آن بدرستی که ابو حصین مراد که حضرت رسول الله فرمود هر که مراد خواب ببیند مراد پیدا است و شیطا
شبه من نمیتواند شد چون ابو بکر سخن را با پیغمبر سنا پند انملعون گفت که من از خواب تو ساکنم تا سخنها احفانه خود را
تمام کن بخدا سوگند که اگر بعد از این سخن را نقل کرده هر آنچه کردی را از من و کردی اینم و کردی را که آورده بر من گواه بگیری
ابو بکر گفت که خدا خواهد گذاشت که آسبی من و یا برسانی زیرا که من برای خدا در این امر سخن گفتم مولی گفت که خواب
سخن من میگویند و او را دشنام داد ابو بکر گفت ساکت شو خدا تو را ذلیل کند و زبان تو را قطع نماید پس انملعون در
غضب شد و گفت بگریه این دو مرد را پس مرا و او را گرفتند و پاهای ما را می کشیدند و سر ما بسنگها میخورد و ما را میزدند
در پیش ما را میبندیدند و موسی فریاد میکرد که بکشید این دو ولد زنا را و ابو بکر با آن حال میگفت که بس که خدا زبان ترا
قطع کند انتقام از تو بکشد خداوند ترا اراده کردیم و برای فرزند جیب تو غضب من ملعون بگریه آمد با ما جفا کرد
و بر تو کل کردیم پس ما را از زندان برنگردان چون داخل زندان شدیم و ابو بکر دید که جامه ها من دریده است و خون از بدن من
جاری شده است گفتای جان ما از برای خدا حق داد کردیم و ثوابی بردیم و ثواب ما نزد خدا و رسول ضایع خواهد شد
پس ایستاد و قی که گذشت پیکر انملعون آمد ما را طلبید ما را از زندان بردند و در سرداب بزرگی نشاندند و بدنها
ما بجز روح شد و نار سپید او غضب عظیمی کشیدیم و دراز گوش ابو بکر که شده بود و او را پیاده میبندیدند و هر چند قدم راه
که می آمد محظمتی نشسته میگفت خداوند این غیب از راه رسالت تو کشیده ام در ثوابی چون ما را نزد انملعون
بردند بر کسی نشسته بود چون نظرش با افتاد ابو بکر گفت که ای احمق جاهل من عرض می شود از من چند را که موجب
ضرر تو میگردد و آنچه کار است که در میان ما بنی هاشم در آن زمان سزا بیا و گفت ابو بکر گفت سخن ترا شنیدم
خدا ترا خواهد داد موسی گفت بیرون رو خدا ترا آنچه کردی بخدا سوگند که اگر بشنیده ام این سخن را بکسی نقل
کرده کردن ترا خواهم زد پس از من خطاب کرد و دشنام بسیار داد و گفت ای بر تو آنچه شستند اظهار کنی که سبط
نخواب این پر خواهد بوده است پس گفت بیرون رو بد لغت خدا بر شما باد چون بیرون آمدیم جوته نازه یافتیم و از خود
نا امید شدیم بودیم پس ابو بکر در راه پیاده میرفت و دراز گوش او را برده بودند و این گفت این حدیث را حفظ کن و
ضبط کن و نقل کن مگر با اهل عقل و دین و عوام روایت مکن **معجزه نجات** من پسند معجزه روایت کرده اند که
یکی از ملازمان متوکل علیه اللعنه که او را ابراهیم دینج میگویند گفت که متوکل علیه اللعنه را بگریه فرستاد
که قبر حضرت امام حسین را ببینم و نامه نوشت بجعفر بن محمد بن عمار قاضی که من دینج را بگریه فرستادم که فریادم
حسین را بشکافد چون نامه مرا بخوانی مطلع باش که او بعل آورد آنچه او را ما متوکل ساخته ام بانه دینج گفت که چون بگریه فرستم

ششم که

و بر کتف فاختی از من پرسید که چه کردی گفت هر چند کتف چیزی بنا کنم گفت چرا بسیار عیب و نیکندی گفت بسیار کتفم و
 چیزی بنا کنم پس نامه نوشت منوکل که در بیج رفت و نیز را بنفش کرد و چیزی بنا فشیرا مکردم او را که از زمین
 شخم کرد و آب بر آن بست که اثر قیر ظاهر نباشد او میگوید که در بیج را در خلوت دادم و حقیقت حال را از
 او پرسیدم گفت من با غلامان مخصوص خود رفتم و بیگانه راه را خود نبردم و چون قبر را شکافتم بود پای ناز
 دادم افتاده و جسد ناز پا کزده بر روی آن خوابیده و بوی از بوی مشک خوشبو ترا از او ساطع است پس دست
 او گذاشتم و قبر را پر کردم و چون کاوشتم که شخم کنم هر چند کاوشیدم قبر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
 موضع را شخم کنم پس غلامان خود را طلبیدم و سوگند یاد کردم که اگر این خبر را در جایی مذکور سازید شما را ^{بقول}
 میرسانم **معجزه شصتم** از ابو عبدالله باطانی روایت کرده اند که گفت هر روز مقرر می کردی که یکی از امرای منوکل بود
 من کاتب او شدم و جمیع بدن او در نهایت سفید بود و دستها و پاها و دوش در نهایت سپاهی بود و همیشه ^{چرا}
 بد بوئی از روی او آمد چون نزد او نظر می نمودم بهر ساندم ^{دو} و از او پرسیدم که سبب سپاهی تو چیست ^{از}
 و چون بر من ^و افتاد باز این را از او سوال کردم و ضامن شدم برای او که بدیگری نقل نکند گفت که منوکل مرا ^{از}
 فرستاد که فرامام حسین را بشکافیم و آب بر آن بنسیم چون خواستم متوجه آن ناچار شوم حضرت رسول را دید
 خواب دیدم که گفت با در بیج مر و بسوی فرامام حسین ^و آنچه مامور شده بعلی ^و چون صبح شد مرا از غیب
 برفتن کردند شفا و تبر من غالب شد و رفتم و آنچه منوکل گفته بود بعلی آوردم چون شب شد باز حضرت رسول ^{را}
 را در خواب دیدم و آب همان بر دوش من افکند و از انبیا حال ^و من چنین سپاهانده است ^و این چرا ^{منع}
 او می آید **معجزه شصت و یکم** پس بعد معتبر از فضل ^ع محمد ^ص روایت کرده است که گفت من هسانه ابراهیم ^{را}
 بودم چون بیمار شد بر غمی که در آن مرض از دنیا رحلت کرد بعبادتش اورفتم و او را در حال بدی بنا کردم و مد ^{منوکل}
 و طبیعتی نزد او نشسته بود و میان من و در بیج خلطه و انفی بود و اسرار خود را بمن می گفت که چه حال داری
 و چه پیشو ^{را} جواب گفت و اشاره کرد بسوی طبیعتی که او پیشنو ^و حال خود را نمیتوانم بگویم طبیعت اشاره
 او را فهمید برخواست چون خانه خلوت شد بار دیگر حال او را پرسیدم گفت خبر میدهم ترا و از خدا طلب آرزوی
 من تمام بدستی که منوکل را مامور ساخت که بر دم بکریلا و اثر قبر امام حسین را بر طریقت کنم و کاوش بر آن زمین بندم
 شخم کنم چون بکریلا رسیدم شام شده بود و فعله کارکنان بسیار کرده بودم بایبل و کلنگ پس غلامان خود را
 گفتم که عمل کارکنان را بکار بدارید که قبر را خراب کنند و زمین را شخم کنند و چون از عقب سفر خواب بر من مستو
 شد بخود را بر زمین افکندم و خواب رفتم ناگاه غوغا و صد ^{ها} بلند شنیدم و غلامان آمدند و مرا بیدار کردند
 و من ^{را} برخواستم و گفتم چه پیشو ^{را} گفتند امری رخ نموده است که از این عجیب امری نیست باشد جماعتی در میان
 قبر ما پیدا شده اند و مانع شدند ما را که نزد یک قبر برویم و تبر عجب نامی انداختند چون نزد یک ایشان رفتم صد گفتند
 ایشان بر من ظاهر شد و این در اول شب بود از بیگانه میان ماه پس من غلامان خود را گفتم که شما ایشان را نیز

خانم کتاب

۱۴۸

اگر بن معانده اصرار نمود او را بقتل میرسانم چون وقت سحر شد رفتم بدرخانه او و در کویدم و او را صدا
زدم و زوجه او جواب گفت و گفت او در اول شب بمجلس زیارت امام حسین علیه السلام رفت و گفت که من تیر
از عقب او روان شدم و چون بمرشد نمودم حضرت رسیدم دیدم که آن مرد پیر در سجده است و میگردد و دعا میکند
از حقش طلب توبه آنرا شنیدم چون سر از سجده برداشت گفتم تو دیگر از میگفتی که زیارت حسین علیه السلام بدعت است و امری
خود زیارت آمده گفت ای ائمه من را ملامت مکن که پیش از اعتقاد با ما اینها نشان نداشتیم و در شب خواب غریبی دیدم
مردی جلجل القلیدی با در خواب دیدم همانه بالانه بسپا بلند و نه بسپا کوتاه و در غایت عظمت و جلال و بهای حسین
و جمال و کردی عظیم بر دور او بر آمده بودند و در پیش روی او سواره مهرت و آن سواره ناجی بر سر داشت که بر
رکن داشت هر کس مکل جوهری چند بود که مسافت سه روزه راه را روشن میکرد پس گفتم که این بزرگوار کجاست
که به بسپا با و احاطه کرده اند مردی گفت که او محمد صطفی است گفتم آن شهسو که در پیش روی او میبرد کجاست
گفت آن علی مرتضی است تا گاه نافر از نور دیدم که هوجی از نور بر آن نافر بسته بودند و دوزن با نهائش و جمال و
جلال حیران هودج نشسته بودند آن نافر در میان زمین و آسمان پرواز میکرد پرسیدم که این نافر کجاست گفت فاطمه
زهرا و خدیجه کبری پس جوان دیگر سواره دیدم مانند ماه منیر پرسیدم که این جوان کجاست گفت حسن مجتبی پرسیدم که
ایشان بکجا میروند گفت زیارت حسین علیه السلام که بر بالای سر نیز یک هودج حضرت فاطمه دیدم که بر آنها و رفته نوشته
آسمان نیز هودج آنحضرت میریزد پرسیدم که این بر آنها چیست گفت اینها برای زیارتی است که جهت است برای آنها که
بزیارت امام حسین علیه السلام میروند زیارت میکنند شب جمعه من الناس کردم که یکی از آن رفته ها برای من بگفت
میگویند که زیارت آنحضرت بدعت است تا از این توبه نکنی و زیارت آنحضرت نزدی از این بر آنها چیزی توبه خواهد
رسید پس خانم هونناک از خواب بیدار شدم و برخاستم و متوجه زیارت شدم و نایب گفتم از گفته خود
ای عیش خدا سوگند که ناروح من از بدن مفارقت نکند از زیارت آنحضرت مفارقت نخواهم کرد ایضا بسند معجزان
دعبل خزاعی مدح امام رضایت روا کرده است که چون قصه نایب خود را در خدمت حضرت امام رضا خواندم
و جوان عظیم از آنحضرت با فم و بر کشتم بشهری رسیدم و در آنجا شبی نشسته بودم در منزل خود و قصه در مدح
اهل بیت علیهم السلام میگویم ناگاه کسی رزد گفتم کجاست که از برادران توام چون در را کشودم شخصی داخل شد و
عیشناختم و از بدن او خوف عظیم بر من مستولی شد چون داخل شد در کنار خانه نشسته گفتم من برادر توام
از جن بیرون آمدیم برای اضلال مردم پس بگریه رسیدیم که زیارت امام حسین علیه السلام بودند در میان شب چون
خواستیم که آسبی با ایشان برسانیم دیدیم که ملائکه بسپا از آسمان و زمین با ایشان احاطه کرده اند و نمیکند از آنکه
ما نزد ایشان برویم و شرح آنوران زمین را از ایشان دفع میکنند پس بر من بزرگوار اهل بیت معلوم شد
تا پی شدم و با ایشان متوجه زیارت آنحضرت شدم و همراه ایشان حج رفتم و زیارت آنحضرت رسالت کردم
پس در آنجا بر دستور رسیدم که جماعت بسپا بر دور او جمع شده بودند و مسائل درین خود را از او پرسیدند

پرسیدم که اینمرد کیست گفتند این فرزند رسول خداست امام جعفر صادق علیه السلام نزد ایشان آمد و سلام کردم
 سلام مرا گفت و فرمود خوشامد می آید اهل عراق با باخاطر داری آتشی را که منترتند و سنان ما شکوگراست ایشان
 نزد حضرت عیسی بن ماری و نوبه کردی و خدا گناه ترا آمرزید بگفتم حمد میکنم خداوندی را که متذکرانست بر من
 معرفت شما و روشن کرد ایند دل مرا بنور هدایت شما پیش حدیثی من روایت کن که بان مشرف کردم و باصل خود بر کرد
 فرمود خبر داد مرا پدیم محمد بن علی با فرزند خود علی بن الحسین از پدر خود از علی بن ابیطالب که حضرت رسول فرمود
 که با علی بن ابیطالب هر شب بر پیغمبران نامن داخل شوم و بر او صیفا پیغمبران نانو داخل شوی بر آتشیهای پیغمبران نانا
 من داخل شوند بر آتشی من تا اقرار کنند بولا پیش تو و اعتقاد کنند با ما منو با علی سو کند با دم میکنم بخداوندی که مرا
 بر آتشی فرستاده است که داخل هشتاد و نه شود احدی مگر آنکه با نوسه یا سببی یا وسیله در دست نکند پس این حدیثی گفت
 که بیکر این حدیث را ای عبد که هرگز مثل این حدیث را از مثل من کسی نخواهد شنید این را و ناپیدا شد دیگر
 اوراندیدم ایضا روایت کرده است که چون منوکل همین یکی از ملازمان خود را با جماعتی فرستاد که در منزل
 امام حسین را محو کنند از نظر علفی اب بران به بندند و هر که بزبان ایشان حضرت رسول بقتل رسانند و این خبر
 محزون رسید که شعله بود و برای صلح و فتنه آنها را در پوائکی میگرد که هر سخن جملی که خواهد بود و کسی منعض
 او نکرد از اسماع این خبر بسیار محزون کردید و در آنوقت در سر بود و از آنجا منووجه زیارت آنحضرت شد با دیده
 گریان و دل بران چون بگوفه رسید بملول دانا را در آنجا دید و او نیز در کمال عقل و دانائی بود و برای اخبار این
 حق از شر مخالفان در پناه دیوانگی گریخته بود چون زید بملول را دید سلام کرد بملول گفت نومرا از کجاست
 هرگز مل ندیده زید گفت راجع را با یکدیگر ربطها هست آنها که در عالم ارواح با یکدیگر بوده اند و در این عالم
 یکدیگر را با شنائی می شناسند بملول گفت راستی گفتی و بگو برای چه از بلاد خود بیرون آمده ای نوشه و مر که
 این تعب کشیده تا با این موضع رسیده زید گفت که چو زید شنیدم که این لعین بچها با فرستاده است این جو و جفا
 کرده است تا بستم و در میانها پارسنگ زدم و با دیده گریان با بیچاره سپدم بملول گفت من درین حالت
 موافقم با یکدیگر رفیق شوم و نیز زیارت آنحضرت را و هم پس سن یکدیگر را گرفتند و منووجه زیارت آنحضرت شدند
 و چون با آنوضع شریف رسیدند بدیدند که آب بر آن موضع بسندند و بقدرت حضرت عیسی بن ماری در حاکم بلند شد
 است بقطره داخل جاب نه شده است و مرقد مطهر آنحضرت بلند شده است در میان آب صیفا بد چو آنجا
 را مشاهده کردند یقین ایشان زیاده شد و گشتند هر که نور خدا را خواهد که فرو نشاند خاب ناممید که
 و نور خدا بر غم جاعدان و منکران روشن تر و ظاهر تر میگردد پس انردی را که این کار را با او فرموده بودند و
 مدتها سعی کرده بودند در محو زیارت آنحضرت با بستان و کندن و شخم کردن محو نشو است نمود و چون نظر برین
 و بملول افتاد نزد ایشان آمد و باز بد گفت که ما شیخ از کجایم آتی گفت از مصر که از برای چه آمده با بیچاره خلیفه
 حکم کرده است که هر که بیاید زیارت آنحضرت را و باقتل رسانم زید گفت من نیز برای این آمده ام و این در دل من

خانه کتاب

۱۵۰

که است مرا با نیکان کشیده است پس آن در بیای ز پادشاه و پاهای در ابوسید و گفت که مدتهاست
دین مکان سعی میکنم که این نور خدا را فرستایم و در نور و ز یاد میشود و سعی من ثمره بخشید مگر ایستم بر این فرستاد
و آب بر و در این پاد و نزدیک نرفت و هر چند که او را اندم چون نزدیک مرقد نورش رسید ایستاد و پیش رفت
الکون بیک نوه داشت با فم و بدست و نوبه میکنم و میروم بزود منوکل و حقیقت حال را با او میکنم خواهد آمد
و خواهد بخشید چون آمد نزدیک این رفت و معجزات مرقد نور را ذکر کرد آن ملعون غضب آمد فرمود او را که در نزد
دستان دریای ایستاد در بازارها کشیدند پس حکم کرد که او را بر دار بستند که دیگر فضیلت اهل بیت سائک را نقل
نکند و نزدیک چون این واقعه را شنیدند برین رای رفتند و بدن او را بر داشتند غسل و کفن کرد و بر او نماز کرد و او را دفن کرد
و سه روز بر قبر او ماند و تلاوت قرآن میکرد چون روز سیم شد صد انوحه و گریه بسیار شنید و زنان و مردان
بسیار دید که موها پریشان کرده اند و کبریا نهاد ریده اند و روها سپا کرده اند و از بی حیازه می آیند و جمعیت عظیم
دوران جنازه کرده اند و علمها بلند کرده اند و از کثرت مردان و زنان راهها پر شده است بدان کرد که منوکل مرده
است پس بد که این جنازه کشتند این جنازه را چنانه است یکی از کثیران منوکل که او را بسیار دوست میداشتند
انرا دفن کردند و انواع ریاحین و مشک و عنبر بسیار بر قبر او افشانند و قبه عالی بر قبر او بنا کردند چون بدین حالت مشاهده
کرد خالک بر سر خود افشانند و کبریا خود را پاره کرد و فریاد بر آورد که وای وای و اسفا حسین فریاد در صحرائی گریه
و نشانه کشید و فرزندان او را میکشند و زنان را اسیر میکنند و کسی بر او گریه نمیکند و بعد از آن سعی میکنند که
قبرش را بر طرف کنند و او را جگر گوشه محمد مصطفی است نور دیده علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا و برای
کثیر نیاهای اینقدر گریه و نوحه میکنند و او را با این اکرام و احترام دفن میکنند پس شعری چند در این باب افشا کرد
یکی از حاجان منوکل داد که با او برساند چون منوکل ان ایات را خواند در خشم شد و او را طلبید نهادند و بعد
بسیار کرد و زیبا و رانصیحی کرد پس در خشم شد و گفت ایستاد او را بکه تو اینقدر مدح فرزندان او میکنی نزد
گفت که تو فضیلت و شرف و نسب را پیش از من میدانی بخدا سوگند که انکار فضل او نمیکند مگر کافر و دشمن
نمیدارد او را مگر منافق و از فضلا پل آنحضرت بسیار نقل کرد تا آنکه منوکل امر کرد که او را فرزندان بردند و چون
و آن ملعون بخواب رفت در خواب دید که شخصی آمد بر سر او و سپیدی بر او زد که بر خیز و زید را از حبس بر آور
و اگر نه در همین ساعت ترا هلاک میکنم پس برخواست و زید را طلبید و خلعت داد و نوازش کرد و گفت هر جا
داری بطلبید بدگفت حاجت من است که رخصت دهی که قبر امام مظلوم را عمارت کنم و مشرفش را بر آن و نشوی
منوکل گفت رخصت دادم پس زید خوشحال برین آمد در شهرها نهادند مگر در هر که خواهد باز حسین برود که در
نقل ذکر هفتاد و دو معجزه که در حدیث تو انرا رسیده است صدق و وقوع آنها بعد از شهادت و شکر بلا و علا
بر آن تاب منبایم بادل دلاله اوضح بر این بر مصطفین معشر رضای و بهود و مجوس و زنادقه و براهی که از روز
ولادت با سعادت تا وقت شهادت سر اسیر که ام آنحضرت هر امری از نام و هر فعلی از افعال در هر حالی از احوال

از آن سئوده حضرت ذوالجلال و جبرکوشه رسول منعال بکه ناز معرکه جان بازی رافع لوای سرفرازی بنظر
رسیده صادر کرد بدین معجزه بود سقو نطفه آن در در پای و لایست در رحم اطهر سیده زنان عالمان معجزه بود
نیز که در ایام حمل از محل از آن بهتر بنامهات مشهور و منظور نکر دید و لادت آنحضرت معجزه بود بجهت آنکه نولد
آنحضرت مثل منولد شدن انبای جنس نبود و شش ماهه بوجود چنانچه محی ششماه بوجود آمد و آنحضرت در راه
کردن فرزند که مثل من مثل محی است بعضی گفته اند که حضرت عیسی از مریم ششماه بوجود آمد بشر خوردن آنحضرت
معجزه بود بجهت آنکه در ایام رضاع فون آن صاحب فریاقون از زبان و انگشت ابهام حضرت خیر الاقام بود خواب آن
حضرت در مهد معجزه بود زیرا که مهد جنیان او را جبرئیل امین می نمود و آنحضرت معجزه بود بجهت آنکه در یکماه نمود
یکسال میفرمود سر آنحضرت معجزه بود بجهت آنکه مدتها بر نیزه جفا بود و کسی بغیر و بندلی از آن مشاهده نمود بلکه
معجزات بسیار آنکه گذشت از آن سر مطهر شنیدند و دیدند لب آنحضرت معجزه بود بجهت آنکه بلاوت دعائی چهل
گشته را زنده کرد کلمی آنحضرت معجزه بود بجهت آنکه نورید بسمت موسی از بیاض کلمی مبارک آنحضرت میدید جمله آنکه
بوسه گاه حضرت رسالت بود و خنجر نال آنحضرت بکلوی مبارکش کار کرد بنامد و هو مند بوح من القفا عند المحصر
و الظاء دست آنحضرت معجزه بود بجهت آنکه بعد از شهادت آن بزرگوار ساریان لعنتی فصد بندشال و از آنحضرت
نمود زیرا که مکل بر او را بد بود آنحضرت دست مبارک را آوردند و مانع شدند چنانکه گذشت چشم آنحضرت
معجزه بود بجهت آنکه بنکاهی گراهی را آگاه مینمود چنانچه نظر افکندن بچوان نصرانی معلوم شد چنانکه گذشت
کوش آنحضرت معجزه بود بجهت آنکه آنچه را کسی نمیشنید میشنید و آن وحی رب جلیل و آواز جبرئیل بود چنانچه
حدیث است که در میان جهاد صدانی با آنحضرت از غیب سید دست از جهاد کشید دماغ آنحضرت معجزه بود
که بوی مشک بهشتیان بر سید و آن سببی بود که دست آنحضرت در کربلا بود و چون شهید شاید کردید
سینه آنحضرت معجزه بود که محل علم و حکمت و معرفت بود و هر چه بخاطر اشرف داشت هرگز فراموش نمیشد
آنحضرت معجزه بود که حرم کربانی بود و بجز عشق معشوق ازلی در آن نبود قوی بود چنانچه مردیست که در کربلا
پیرای آنحضرت را در اطمینان دیدند که در قوه بشر نبود کلام آنحضرت معجزه بود که اجای فلوب مرده در آن صقو
چنانچه بسیار از یهود و نصاری با اسلام آورد بغدادی و یاد جانهای ماشعیان و موالیان که بخاند او
از عذاب نیران مکر این معجزه نیست که هزار و دو هشت سو سال از شهادت با سعادتش گذشتند و با اینکه بدیدند
از وفات پسران و مادران از مرگ فرزندان فراموش مینمایند و هنوز آثار غریبه داری آن در جهان پیش از پیش

استحقاقی اینکه بضاغی مثل من بجا اختیار در مان سرت

چنانچه بنویسند
انحضرت میگوید و میگوید **عَلَيْكَ الرَّحْمَنُ**
بِنِدَائِهِ

در هر نیم که باز پهر ششم اساس	از مانم که کرده بپرنیکوز لباس	کردیده است شورش امی عیان کران
-------------------------------	-------------------------------	-------------------------------

خانم کتاب

۱۵۲

همه روزها چشمش کند قیاس نه مهر را باده نقاصای اعلا سرها برهنه کرده سراپه افغانا گفتا محرم آمد و هستند در غا فرزند ناز پرورش و خدا حسین	هم عقل داشت و همه حشرش کند کما خورشید آیدش بنظر لوحه محاس نبودا گرفتار موعود پیش چیزا گزشش همه فزاده نخل و جهان هراس زینت فرای عرش برین فخر عالین	بهر امان قدر بقضاداد التماس شدن پروردگار نبوعی که چشم جیح نه ما در از مهر ثنای افناس گفتم بشخص عقل که ایام را چه شد خلق زمین بمانم شاه فلک اساس
--	---	---

بند نوح زمانه کورمان کربلا کشتی شکست خورده طوفان کربلا کشتی

آه و فغان که امری از سر حیا شد سر ز کون چو پایت سلطان کربلا جسم کیم کشته بنیل الریح بر جسم پاک بو سف کفان کربلا دردا عشق فر که ز اهل وفا بود	بگذشت خون ز شمشیر یوان کربلا دور از کشتا شفته اعلام کربلا سوی که بود زینت بشنا کربلا آه از می که کمرک فضا پر هرد چیزی نبود لایق همان کربلا دانکه نوشته ره سالک بلا بود	ان کشته غریب که از خلق نشناش بر باد داد تخت سلیمان کربلا از صحر حیفای مخالف نیا فناد جان خلیل سوخت زینان کربلا جز خون ابتلا که کشیدند پیش او
سیم سازین مبارک بچو ز کین برسد ارکان شرع راه سر نایا شکست از بیخ ظلم نارک شپرخلا شکافت بر سینه عاشر نشان مقتل شکست بر کشته کان عشق سمند سیم چو پرخورد بچرخ برین این خطاب کرد	بند اول ز مخزن کورمانیا شکست چون پای کین بدایره اولیا نهاد از ناز بانه باز وی خیر انسا شکست ز هر جفا بجام حسن کرد و بیخ غم بس شاخها ز نخل با من وفا شکست چون پای بل ظلم حرم را خراب کرد	بند هر کوهی که سنگ فضا از جفا ندان پاک سید هر دو سر شکست از افش ستم فردار التلام سوخت اکابر افتخار همه اولیا شکست بس نخلها ز گلشن ال عیاف کنند صندق سینه خلفه رضی شکست

بند کردی بساط ال نبی از زمانه طی ایچ سفله انهم سید ادنا کی چهارم

آه از می که جایت میدان کارزار چون شعله که رخنه کند سرخی زینت بچینکاه با فغان و احاه بسان خلد را بقضای ملک ری دوی که بود غیرت خورشید	آمد بهار خرق پیش از زمان دی آه درون عرش تا او شد با آسمان کز فضل و بذل و علم و عمل بو بار شرمند امتی که بفعلت فرود خند بر چهر مهر از عرقا نفعال خوی پار بچاک بر میرا شد چنین همان	دربوستان ال عیالک نهال بو میرفت و آه پر دیکان نش روان ز پی از شد باد حادثه افتاد آن درخت ز هر اقبالکاه بفراید با بقوت چون رفت بر سنان سر پیو او فنا
پنجیم چون در نقاب خال غار کعبه بنیان علم و عجز عرفان خراب شد	بند درد پرده کسوف نهان افنا شد بنیاد فضل و خانه ایمان بیا شد	بند خورشید آسمان و زمین در حجاب مهر عذار پر دیکان بچ نقاب شد

جلد ثانی

۱۵۳

<p>هم باد فتنه خاک زمین را بگرد بود اشک ملک بجله دوران حجاب آه از دی که حضرت جبریل نوحه کرد چون گفت جبریل از آن سرگذشت</p>	<p>خواب باشک چشم بولش کلاب شد آه سبک بخرم کرد و ن سو رفت کند آه درون بصره کائنات طنباب شد افلاک را سرشک ملائک ز سر گذشت</p>	<p>ان کشتی که زینت باغ رسول بود هم ز اقیانوس دل افلاک آب شد این بطناب چه میبکشد سر نکون از کربلا بخلد بر بونراب شد</p>
<p>بند آه از دی که رفت بیدان کارزار با صد هزار لشکر آن بزرگوار ششم</p>		
<p>کشتو مش از فغان نگران باد و چشم تو بگره پندار بدیده بصر صاحب وار نه فرستی که کرد شان ساعنی بر جز آن سرور سپهر زهر ابرو کار از بس خلد کن کنین او کشاده شد</p> <p style="text-align: center;">هفتم</p> <p>اندم خبار غم ز زمین شد آسمان بر جای فوج عیبی کردون نشین زهر اشکوه بر در پندان پایی خوا زین چو در غزای امام حسین نشین</p>	<p>کس باورش نکشت بجز چشم اشکبار بر خواسته عوج ناله زدر پامثال کوا نزدش سنا دگر که کان خواهر آن جز آن شبا چشم پیر بدست کن بکسید کس ندیده و متباد صد هزار چون قوه جهاد نمادش پاد شد خورشید اجنار المرحوم چین نشین طوفان فتنه فلک چهارم فلک گرفت چون کشتی خات جهان بر زمین نشین ناهد بر پید و خراشده ماه روی</p>	<p>کس هرگز نرفت بجز آه اهل بیت حسرت نصیبت بنشین از درد بفرار دورش نشسته ناله کان کوه کاخ تو نه مهلتی که بخشد شان لحظه فرار پکن کسی ندیده برابر بصد کرده</p> <p style="text-align: center;">بند</p> <p>بر خاکم چو پر تو خورشید بن نشین از اسکان گذشت بعرش برین نشین عالم تمام غرق محط بلا شدند حدید بگره نزد رسول امین نشین</p>
<p>بند بکشته از شهادت ترا غصه سر کنم بنیان صبر را هر زهر ز بر کنم هشتم</p>		
<p>کرد بد نشند لب نشم کشته ز یاد کرکان کوفه یوسف او را بر ابروش در قلعه کا معاد را و با خردش آه بردند اهل ظلم بنا را ب افریش جسی که بو پرورشش در برین سبطانی عزیز زده شاه کربلا شد</p>	<p>بیسر حال معکرا افتاد پیکر من فریاد از آن زمان که در پندار اجنا در در صند بزدلش برادش شاهی که بود ناله او نپایان جا صد پاره مثل ناله او که بیداد در دانی که کشت او در سالار الویا</p>	<p>سجلی که بود زینت دوش نبی برش هر کس در آن زمین بلا کشت باورش آه از دی که را پنا جلال او افتاد در خیمه گاه نوحه سرا بود خواش پیراهنی که قاطع اش در شنه پودنار اندوز زمین ماریه شد خاک بسترش</p>
<p style="text-align: center;">بند نهم</p>		
<p>آضا جبهه ابد کشته جنا نهالوشنه کام و دلا فکار و دلان دل سوی فلکاه بخواری بنین از دی که زمره از اهل و مونا</p>	<p>سپراب چشمه سار جان نشنه فل افتاه حق پرست که شل از شمشیر دند بر تیغ از نسیم عابدان کاف کردند فصد کشتن آن مخرم</p>	<p>انقره محط بلا کشتی جانات اندر صافی خضر بر چشمه جانات آه از دی که داشت بصرای کربلا روی سوی خیمه گاه بد بختی بنات</p>

اشک عزیز دوزخ عرش بیدگشتن
مطابری دیشاخ فغان نوحه بن شد
کره ملا بر ابرو روح الامین نشین
مرا مویش بد شغم اندر مکتب نشین

خانم کتاب

۱۵۴

<p>او را سوی جهاد نپسود غیر هید گر بود خامه طوبی کوشا کرد و آ</p>	<p>اورا بسوی صبر نپسود جز ثبات چون شرح قتل او نبود نوه و علم</p>	<p>بگشتم از ملاح او مینکاشتم از سر گذشت عترت پاکش کم زخم</p>
<p>بند بانگ درای ناله هفت آسمان گذشت بر کشته کان چو فایله یکسان گذشت دهم</p>		
<p>هم سبلا شکشا همدوزمین گزشت آن یک بیاجم عزیز جان گذشت بابر سر بریده ازین جدار سپید بر جسم چاک چاک مشه ازین جان گذشت بر خواسته زار و درو بر زاری نمود یازدهم این کشتی نجات که افتاده این چنین صحرائی گریه شده چون حسین این کج شایگان شهادت که کشته است هنند انبیا هم محزون حسین این خردی که ناوک آهم زد و درفش آقا شکوه کرد بان مخم زان</p>	<p>اندم بر اهل بیت ندانم چنان گذشت آن یک خاند خون شهیدی یکف تا در هر نگاه همه انکار و ان گذشت پس زینب ستم زده ناکه در آن میان نوعی که عقل گفت از جهان گذشت باحسرت تمام بزاری زبان کشود عرش ایشان های ما چون حسین این جسم چاک چاک که از خون پیکرش در مانتش فزاده بگردون حسین این پیشوای اهل کلاکت که از غمش از هجر یوسف آمده افزون حسین پس در بسو مرفد زهر اصد ققان</p>	<p>باربندیدن نصد چاک کشته کان هم شر آمشان هم از آسمان گذشت هر کس ز یکسان و غیر بیان کرد بلا بابرین فزاده در خون طیار گذشت با اختیار نغمه کشید و ز پا فزاد بند کین سپید بر خورده بهام و حسین از چهار موج حادثه در خون حسین این کشته که غلغله از ناله ملک اند ز زمین ماریه مخزون حسین این کشته که کریمه یعقوب بهراد از جوشن فلک شده برین حسین</p>
<p>بند کی مادر خجسته با یکسان بهین مارا اسیر ظلم پیشکان بهین دوازدهم</p>		
<p>تخل را باض دامن خود را بدست کین اند در میان معرکه در خون طیار بهین بر دیده پر آب ستم دیدگان بخشود بندگراں بازوی آن تا توان بهین بعد از بیان قصه غمها بمادش سپزدهم ایجان پالک کاش شدی جسم من نجاک اکنون در افتابم و از دتره کرم کردون بیاد داد ز بیاد خرم گاهی بگو دکان ستم نو ادرم دست ضنا عنان مرا بکشند مبنام</p>	<p>لب نشسته کشته از ستم ناکسان بهین آن زن که بود پرورشش در کنار تو اند ز سرش سناش از شیخان بهین بر عابدین گرفتار کن نظر در مانم برادر خود نوحه خوان شد نوحه سنج بر سر نفس برادرش در مانم برادر با جان برابرم در سایه وجود تو بودم چو افتاب شد درو بال از ستم چرخ اخترم گاهی بدختران اسپر تو عترت ام در خون کشیده پیکر پاک برادرم</p>	<p>فرزند ناز پر و در خود را بگر بلا از صحرای جفای مخالف خزان بهین ان سر که داشت افسر عزت طراز او بر سینه خراب حکم کشته کان بهین زیب که طایر چمن سینه تو بود بند کرد آسمان زد ستم خاک بر سر تا این چنین بپیکر پاک تو ننگم دادن زمان که مهر جلال تو کرد دوران ز سر بود بنا راج محرم مادر کجاست تا که به بند چه گویم</p>

جلد ثانی

۱۵۵

بر خیزی برادر و محل بنا و رم	اندم که کاروان الر و بشام کرد	در چشم روزگار قامت فلیم کرد
هادی در حکایت ابن ماجرا بس	شرح جنای نمره قوم دغابلس	از کربلا عیان سخن مکش بشام
بر شیخ احدیت غم کربلا بس است	ای خامه از اسپر زینب مکن بیان	شرح غم غریب آن مبتلا بس است
کرد عازای شهنشاه کربلا بس است	ذکری که شد بهانه ایمنه عابلس	گر مطلب ز کرب خویجان بود
بگذرانه اشک هشت جانز باها بس است	روزی که هر کسی پناهی بر دینا	مارا پناه خواجهر دوسر بس است
اهل کناه چون شفقانند روی	ما شفیع جرم شر اولیا بس است	در عرض قامت و مقام باز خوا

هادی نور شفاعت خیر الشایب است هرگز بر وز حشر نیندیشی از حساب

داری بدست من ال ابو شواب

بِحَدِيثِ الْمُنْتَدِمِ قَدَّمَ هَذَا الْبَعْضَ الشَّرِيفَ فِي يَوْمِ التَّبَتِ خَامِسَ عَشَرَ شَهْرِ رَجَبِ قَدِيمِ الْحَرَامِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْكِرَامِ
 عَلَى يدِ عَبْدِ الْأَوْفَى الْجَانِي أَمِيرِ جُوهَرِ مَدِينَةِ مَكَّةَ الْمُحَرَّمَةِ
 خواجه هادی نور شفاعت خیر الشایب است
 کما عیالجاه و بیایه
 خان شیری که از او داد
 معون حاجی قوام قدیم و ادیب
 از بی زمان خود و مفلس
 خوب سند میباشد
 از کربلا

بسم الله الرحمن الرحیم
 در روز دوشنبه بیستم ماه رجب سنه ۱۲۹۶
 در کربلا
 در روز دوشنبه بیستم ماه رجب سنه ۱۲۹۶
 در کربلا
 در روز دوشنبه بیستم ماه رجب سنه ۱۲۹۶
 در کربلا

ناز افرو هلال محرم شد اشکا	از غم خید پیکر خلفی هلال وار	کویا که در بهشت نبول امام دین	رضوان ز کوشش خود بر زمین کرده
این سرخ از شفق بنور کلا چرخ	گر غم سپهر خون دل آوده بر کار	با کشته پنج گردون پر خواران	کز باغ هلال ترا شد هین عذار
چون ذوق بجز خون کشته نکو	ماه نواز درون شفق کرد و اشکا	پا از گوی نشنه صفر چکید خون	بطرف کاهواره آن طفل شعر خوا
بابا فاجعه ز غم زینب حسین	بر رخ فشانده خود دل از چشم اشکا	با کشته اسلحه بر وی عباس عزت خون	از بیج کوهیان جفا کشش با کار
پای برده فاسم بر حسن از برای جنک	دشمن خضاب کرده بشمشیر آیدار	با خانم حسین علی را ز نشنه ک	در لعل لب نهاد علی اکبر تکار
پای نشان ضرب شمشیر اشقیبا	بر بار ک حسین علی شاه کامکار	کوه چو شد یتم شود در جهان	ما چون کمر یتم ولی چو خار خوا
ای بو تراب بکنش از حال سر برار	بگر خون دیده مادر شکار	غم خیره خیره مله چیره چاره	دو درل شکنه روان خسته و تار
زنها چو آسمان همه با مچری کوی	چون فر کند و چو غصه ننگدل	از بسکه خسته کشته هر کوی نوحه	چون کل در دیده دامن چو لاله با
مونس اجل نفوس بلا غصه هوشن	پا در رسم لبین جفاناله عسکار	تو کل من بکین بفر به چناست	هر آنچه بر سر پاید رضای خانی خدا
دارم سلب بان و طایر نو آفتاب	دارم هم معنان و لاکر در هکذا	بجا و هر چه را و نشنید پاید	بیا و بکن راز این کوی که در فنا
مارا بدم کردی دم آسمان	مارا غریب ساخت زهی شرم و ذوق	اگر تراست تا بد کی رو کن	که بجل کاه فلاطون و بو علی سنا
هر که کج فضاحت گرفت و کج بدبا	دگر چه حاجت از دیار شاه و کفا	جای حضرت معصومه غم خفا	که فلذ حکم موی است از فنا
دو بان بقیمت جان چون دهد تو کل	نوسل نو بد بان روزگار خطا		
کلام درگاه آن دردی که با و افش	رفیع بر راز قایم قوس و اذنا		

برای محمد آرای مغایب پرای ارباب دانش و صاحبان پیش مخفی و مسطور و نماناد که مؤلف نسخه شریفه جلد
 لسان الذاکر بن خادم خدام ائمه ظاهرین صلوات الله و سلامه علیهم و علی شیعیانهم اجمعین ابن مرحوم میرزا ابو
 الشریف حاجی میرزا مهدی نائینی رحمه الله علیها مصنف و مؤلف هفت جلد کتاب در مضامین مطاب حضرت خاتم
 العبا علیه الافیحة و الثناء بوده و در آن عصر علمای اعلام و فقهای عظام محضرین و توفیر و ترغیب و تحسین آن
 میسر بوده ملتزم دعا از امر جو بوده اند پس از رحلت آن مرحوم بعضی از کتبنا لبقی آن مرحوم از دست رفقه بر خیم که
 بعضی از مؤمنین را بدست یافته و مجلیه طبع در آورده اند مؤلف را که هو حقش نشاخته در بعضی کتاب خراب
 نموده اند چنانچه کتاب سنطاب سرور المؤمنین را که معروف بخار نامه است با اینکه در دیباچه کتاب بنام مؤلف
 موشع است در آخر کتاب باسم دیگری ندانند هم کرده اند اگر چه مؤلف لا معصوم نشناخت مصائب نام علم
 السلام بوده نه شهرت بین الخواص و العوام ولی لازم آمد که اسامی کتبنا لبقی مرحوم مؤلف در خانه این کتاب
 سنطاب که در حقیقت در مضامین ابوالطیابست معروض دارد نادانان نظار اولوالبصار خدماست مرحوم
 مؤلف ظاهر و باهر کرد در من بعد سنکبین را محرفی بنوانند لهذا عرض مینماید که لسان الذاکر بن که مخوم
 جلد در یکجلد است با نظار اولوالبصار خواهد رسید سرور المؤمنین که مستحق بخار نامه است بوسیله
 که انرا هم باخریف بعضی مضامین و اشعار طبع نموده اند نسخه الاسرار سلیمانیه و اردان مکه شرح عام
 عرفه که در حقیقت هر چهار جلد اسرار الشهادة و انوار السعادة و مناسک العباد و مرآة الانام است
 زاننا لبقات آن مرحوم است امیدواران تفضل و ثناء اطهار علیهم السلام است که عاقرب کتب معروفه
 جمع آوری نموده بمنزله اقبال روز افزون اعلم حضرت ظل اللہی روحی و ادواح العالمین له العذاب و توفیق و عناء
 کار فرمایان اشراف الحاج حاجی میرزا یوسفخان نائینی فقیه رسائل خاصه جوان ها یون و بانى هذه النسخه
 شریفه بمباشری اقل بندگان حرمان نصیب این مرحوم مؤلف میرزا عبدالرضای مختصر بشکبب غفر له جلله
 بر باصحت تمام مزین کرد دامن پاریا العالمین عرض دیگر اینکه بعضی خطبه مرانی و ابیات و اشعار و یکد
 س در باره نسخ این کتاب سنطاب بود که در نسخه اصل مرحوم مسطور نبود و معلوم نمیشد که مرحوم
 مت خود ترک و طرد فرموده اند با کتب و نافع برای سهولت کتاب و تخفیف عبارات متروک داشته اند
 به حال مضامین را در حواشی کتاب ابراد نمود و یکد و مجلس هم که ضمیر من شناسد اسم اشاره بان بود
 است که ارباب فطن و شعور و صاحبان فهم و نور ملتفت این مطلب خواهند بود و محاسن و معایب آنرا
 نه مستقیم خورد و قبول خواهند فرمود اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاجلاء
 و الاموات سبنا المؤلف و البانی و الکاتب و المباشر و الناشر و الذاکر و السامع

و الجالسین و الباکین بحق محمد و اله الطیبین الطاهرین
 صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین